



پیغام عشق

قسمت دویست و هفتاد و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی، و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۱ گنج حضور

قسمت اول:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۱

عشق او پیدا و، معشوقش پنهان

یار بیرون، فتنه او در جهان

چنین بنده‌ای، آثار عشق و دوستی‌اش آشکار اما معشوقش پنهان است. آثار وجودی خدا، در جهان بیرون در فکرها و جسم ما آشکار است اما آن نیرو و خرد اداره‌کننده که سیستم وجودی ما را اداره می‌کند، پنهان است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۲

این رها کن، عشق‌های صورتی

نیست بر صورت، نه بر روی سستی

*صورت: در این جا صورت به معنی چهره و رخسار نیست، بلکه منظور هیأت ظاهر و قالب موجودات است.

*ستی: مطلق زن، بی‌بی، بانو

این فکر را از سرت بیرون کن، که با من ذهنی می‌توان عاشق تجسم ذهنی و من ذهنی دیگری شد. که این خیال درد و مسئله ایجاد خواهد کرد. باید فضا را باز کنی تا معشوق حقیقی را بیابی؛ زیرا حتی در عشق‌های من ذهنی نیز عشق به صورت و ظاهر معشوق، تعلق نمی‌گیرد، بلکه جان، روان و زندگی درون معشوق است که سبب شیفتگی می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۳

آن چه معشوق است، صورت نیست آن



خواه عشق این جهان، خواه آن جهان

آن چه که معشوق، خدا، می نامند و بدان عشق می ورزند، صورت نیست، شکل نداشته و ذهن نمی تواند آن را تجسم کند، خواه عشق این جهانی، یعنی عشق مرد و زن به همدیگر باشد و خواه عشق بین ما و خدا باشد، که در واقع عشق خدا به خودش است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۴

آن چه بر صورت تو عاشق گشته‌ای

چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای؟

اگر تو واقعاً بر صورت و ظاهر، عشق می ورزی و فکر می کنی من ذهنی می تواند خود را جسم بداند و عاشق جسم انسانی دیگر شود پس چرا وقتی همان جسم می میرد، با وجود عشقی که به آن داشتی رهایش می کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۵

صورتش برجاست، این سیری ز چیست؟

عاشقا، واچو که معشوق تو کیست؟

وقتی که روح از کالبد معشوق تو بیرون می رود و صورت و جسمش بر جای می ماند پس چرا از آن دل زده و سیر می شوی؟ پس ای عاشق، به خود بیا و با جست و جویی و رای جست و جوی ذهن، از طریق فضاگشایی، بین که معشوق واقعی تو کیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۶

آن چه محسوس است، اگر معشوقه است

عاشقستی هر که او را حس هست



آن چه محسوس است و پنج حس و ذهن ما آن را نشان می‌دهد اگر معشوقه، خدا، باشد پس هر صاحبِ حسی باید عاشق او باشد. پس معشوق جسمی تو معشوق واقعی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۸

پر تو خورشید بر دیوار تافت

تابشِ عاریتی دیوار یافت

برای مثال، همان‌طور که وقتی نور خورشید روی دیوار می‌تابد دیوار آن نور را منعکس می‌کند و از آن روشنی و تابش عاریتی پیدا می‌کند، جسم و من‌ذهنی ما، وقتی پر تو زندگی و عدم به آن تابید روشنایی عاریتی پیدا کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۹

بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم؟

واطلب اصلی که تابَد او مُقیم

ای ساده دل، برای چه به کُلوخ یعنی چهار بعد مادی و آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، دل می‌بندی و به آن عشق می‌ورزی؟ با فضاگشایی آن اصلی را طلب کن که بی‌نهایت است و اگر به او زنده شوی، او جاودانه مثل خورشید خواهد تابید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۰

ای که تو هم عاشقی بر عقلِ خویش

خویش بر صورتِ پرستان دیده بیش

ای کسی که عاشق عقلِ جزئی خود هستی و عقلِ خود را برتر از صورت پرستان و من‌های ذهنی دیگر می‌دانی، به عقلِ ذهنی و انباشتگی دانش و همانیدگی خود مغرور نباش چرا که تو هم من‌ذهنی داری.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۱

پرتو عقل است آن بر حسّ تو

عاریت می‌دان دَهَب بر مسّ تو

*دَهَب: طلا، مس

این چیزی که تو در ذهنت می‌بینی و با آن هم‌هویت هستی پرتو عقل کل است که بر پنج حس و فکرهای همانیده شده تو نور افشانده و تو باید آن پرتو را مانند طلایی قرصی و عاریتی بدانی که روی مس می‌کشند و آن را زراندود می‌کنند ولی کماکان در زیر آن، همان مس یعنی باورهای همانیده وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۲

چون زَرَّاندود است خوبی در بشر

ورنه چون شد شاهدِ تو پیره‌خر؟

زیبایی و جمال در انسان، من‌ذهنی، نیز مانند فلزی زراندود شده است اگر چنین نیست پس چرا محبوب و دلبر تو مانند یک الاغ پیر، زشت و نفرت‌انگیز می‌شود؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۳

چون فرشته بود، هم‌چون دیو شد

کأن ملاححت أندرو عاریه بُد

محبوب و معشوق تو ابتدا مانند فرشته، زیبا و دلرباست ولی همین‌که جسمش پیر شود مانند دیوی زشت می‌شود زیرا که حُسن و جمال آن محبوب، موقتی و عاریتی است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۴

اندک اندک می ستاند آن جمال

اندک اندک خشک می گردد نهال

خداوند، زیبایی و آب و رنگ انسان را کم کم از او می گیرد چنان که نهال به آرامی خشک می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۵

رو نَعْمَرَهُ نُنْكَسَهُ بِخَوَانِ

دل طلب کن، دل منه بر استخوان

برو آیه ۶۸ سوره یاسین را بخوان که می فرماید: «هر کس را عمری دراز دهیم خلقت او را واژگونه سازیم (او را ناتوان و درهم شکسته کنیم) آیا نمی اندیشید؟»

ای کسی که اهل صورت هستی، طالب دل باش و به استخوان، چیزهایی که من ذهنی نشان می دهد دل میند و در طلب زیبایی و جمال ظاهری که با آن هم هویت هستی مباحش بلکه طالب حسن و لطافت روح باش.

آیه ۶۸ سوره یاسین:

«وَمَنْ نَعْمَرَهُ نُنْكَسَهُ فِي الْخَلْقِ أَقْلًا يَعْقِلُونَ؟»

«هر که را عمر دراز دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم. چرا تعقل نمی کنند؟»

[همه چیزهای این جهانی اقل و در حال تغییر هستند].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۶

کان جمال دل جمال باقی است



دو لبش از آب حیوان، ساقی است

که آن زیبایی دل که همان جمال خداست جاودانه است و اگر در مرکز انسان قرار بگیرد دو لب او آب حیات را به این جهان می‌ریزد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۷

خود همو آب است و، هم ساقی و، مست

هرسه یک شد، چون طلسم تو شکست

خداوند هم خود آب، هم خود ساقی و هم مست است؛ همین که طلسم من ذهنی و دیدن بر حسب همانیدگی‌ها با فضاگشایی توسط زندگی شکسته شد همه آن سه، یکی می‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۸

آن یکی را تو ندانی از قیاس

بندگی کن، ژاژ کم خا ناشناس

*ژاژخایی: یاوه‌گویی، سخنان بیهوده گفتن

اگر در ذهن بمانی، نمی‌توانی حقیقت را از طریق مقایسه فکرها دریابی، پس ای کسی که بویی از معرفت نبرده‌ای، بندگی کن یعنی هشیارانه فضا را باز کن و حال که در ذهن هستی و چیزی نمی‌دانی پس کمتر حرف بزن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

معنی تو صورت است و عاریت

بر مناسب شادی و بر قافیت



چیزی که تو معنویت می‌پنداری چیزی جز هشیاری جسمی من‌ذهنی و باورهای معنوی همانیده نیست. تو از فضای گشوده و حضور حرف نمی‌زنی، بلکه به چیزهایی که از دیگران گرفته و با آن همانیده هستی شاد می‌شوی و به آن‌ها دل خوش کرده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۰

معنی آن باشد که بستاند تو را

بی‌نیاز از نقش گرداند تو را

معنای حقیقی آن است که من‌ذهنی‌ات را از تو بگیرد و فضای درونت باز شده و ذهن ساکت شود. همچنین تو را از همانیدگی‌ها و جهان بیرون بی‌نیاز کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۱

معنی آن نبود که کور و گر کند

مرد را بر نقش، عاشق‌تر کند

معنویت آن نیست که دیدن برحسب من‌ذهنی و همانیدگی‌ها چشم هشیاری انسان را کور کند و بر شنیدن حقیقت ناشنوا سازد. همچنین او را بر نقش‌ها یعنی چیزهای بیرونی که ذهنش نشان می‌دهد عاشق‌تر کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۲

کور را قسمت، خیالِ غمِ فزاست

بهرهٔ چشم، این خیالاتِ فناست



قسمت و نصیبِ چشمان کور، من ذهنی، که برحسب همانیدگی‌ها می‌بیند افکاری است که غم و اندوه را زیاد می‌کند اما بهره‌ چشم هشیاری حضور، چشم عدم و فضای گشوده‌شده خیالات فناست یعنی چاره‌اندیشی برای این که چگونه نسبت به من ذهنی کوچک شده و به زندگی تبدیل شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳

حرف قرآن را ضریبان، معدن اند

خر نیبند و، به پالان برزنند

*ضریب: نابینا، کور

کوردلان، من‌های ذهنی، فقط الفاظ و حروف قرآن را حفظ کرده و معدن کلمات قرآنی می‌شوند. ولی از معنای آن چیزی نمی‌فهمند، مثل آنان شبیه کسانی است که خر را نمی‌بینند در نتیجه بر پالان خر می‌زنند. در این جا خر نماد هشیاری حضور است که دیده نمی‌شود، و پالان که نماد پوشش‌های فکری است مورد توجه من‌های ذهنی قرار می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۴

چون تو بینایی، پی خَر رو که جَست

چند پالان دوزی، ای پالان پرست

چون تو بینا هستی و فضا را باز کرده و با عینک عدم می‌بینی، به دنبال خر، فضای گشوده شده، برو که گریخته است. ای من‌ذهنی دردپرست و باورپرست، تا کی می‌خواهی پالان همانیدگی‌ها را بدوزی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۵

خر چو هست، آید یقین پالان تو را

کم نگردد نان، چو باشد جان تو را



وقتی که خر یعنی هشیاری حضور، داشته باشی حتماً پالان، فکر، را نیز پیدا خواهی کرد و اگر فضا را باز کرده جان خداگونه‌ات در تو زنده شود مطمئن باش که همانیدگی‌ها را نیز به‌دست خواهی آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۱

دل که او بسته غم و خندیدن است

تو مگو کو لایق آن دیدن است

دلی که از جنس من‌ذهنی بوده و با کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها بین شادی و غم نوسان کند، تو نگو این دل شایسته دیدن روی خداست؛ برای این که این دل پر از همانیدگی است. با از دست دادن یک همانیدگی غمگین می‌شود و با به‌دست آوردن و زیاد شدن یک همانیدگی دیگر شاد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۲

آن که او بسته غم و خنده بود

او بدین دو عاریت زنده بود

کسی که وجودش وابسته شادی و غم بوده و آن‌ها را از جهان قرض گرفته است، زندگی‌اش به همین همانیدگی‌های سطحی و عاریتی بسته است و هیچ اصالتی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۳۰

رنج و غم را حق پی آن آفرید

تا بدین ضد، خوش‌دلی آید پدید



خداوند، از آن رو رنج و غمی که من ذهنی ایجاد می کند را خلق کرده و آن را اول به ما نشان می دهد تا در اطراف اتفاق این لحظه و دردها فضاگشایی کرده و متوجه آرامش و خوش دلی فضای گشوده شده و دردزا بودن من ذهنی شده و فرق این دو ضد را بفهمیم و بدانیم که من ذهنی نمی تواند در مرکز ما باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۷۹

ترک دنیا هر که کرد از زهد خویش

پیش آمد پیش او دنیا و بیش

هر کسی که با فضاگشایی، پرهیز، شکر و صبر همانندگی ها را رها کرده و با چیز جدیدی همانیده نشود و مرکز را عدم نماید در این صورت بیشتر از چیزی که از دنیا بخواهد نعمت به سوی او آمده و به خدا زنده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۷

پاره کرده وسوسه باشی دلا

گر طرب را بازدانی از بلا

ای صاحب دل، اگر می خواهی از وسوسه فکری مسلسل وار من ذهنی رها شوی، باید فرق بین شادی و بلا را بازدانی و آگاه باشی که تجسم فکری چیزهای بیرونی در مرکزت بلایی هستند که من ذهنی آن را طرب نشان می دهد.

با تشکر:

سمیه



با عرض سلام خدمت شما آقای شهبازی عزیز و دوستان برنامه گنج حضور.

شما در مورد کشت اول و دوم مرتب در برنامه‌ها صحبت می‌کنید و این ابیات بسیار اساسی و کلیدی را می‌خوانید:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹ و ۱۰۵۸

کشت اول کامل و بگزیده است

کشت ثانی فاسد و پوسیده است

کشت نو کاربرد بر کشت نخست

این دوم فانی و آن اول درست

در این رابطه چند آیه در سوره ابراهیم در مورد شجره طیبه و شجره خبیثه آمده که موضوع صحبت امروز است.

سوره ابراهیم آیات ۲۴ و ۲۵: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده، سخن پاک مانند درخت پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. میوه‌اش را هم به اذن پروردگار می‌دهد و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند شاید آنان پند گیرند.

این سخن پاک که مانند درخت پاک است همان کشت اول است.

خصوصیات این درخت:

۱- کلمه طیبه: دانه اصلی و کلمه لا اله الا الله و توحید است که خداوند در نهاد هر انسانی قرار داده و هر انسانی فطرتاً به طرف خدا و اصلش کشیده می‌شود.

این کلمه طیبه به عبارتی همان کلمه سواک است که در آیه ۶۴ سوره آل عمران آمده:



بگو به اهل کتاب بیاید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم، آن که جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم. بعضی از ما بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند، بگو شاهد باشید که ما مسلمان هستیم تسلیم امر پروردگار هستیم.

که با قبول این معنا دیگر اختلافی بین ادیان باقی نمی‌ماند زیرا همه گرد یک کلمه مشترک می‌گردند! این درخت پاک همان کشت اول است که در مرکز عدم می‌روید و ریشه‌هایش بی‌نهایت عمیق می‌شود.

۲- اصل و ریشه این درخت ثابت و استوار است (أصلها ثابت):

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۸۶ و ۴۳۸۷

هست سرّ مرد چون بیخ درخت

زان بروید برگ‌هایش از چوب سخت

در خور آن بیخ رسته برگ‌ها

در درخت و در نفوس و در نُهی

۳- شاخه‌های آن در یک محیط پست و محدود نیست بلکه سر برآسمان دارد (و فرُعها فی السَّماء):

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۸۸

بر فلک پرهاست ز اشجار وفا

اصلها ثابت و فرعه فی السماء

۴- پر بار و مولد است و میوه‌اش را به همگان ارزانی می‌دارد (تُوتی اُكلها):

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۹



خود مرید من نمیرد کاب حیوان خورده است

وانگهان از دست کی؟ از ساقیان ذوالمین

۵- بهره‌برداری از ثمر آن در همه زمان‌ها امکان‌پذیر است و محدودیت زمانی ندارد (کُلُّ حَیْنٍ):

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

چو آبت بر جگر باشد درخت سبز را مانی

که میوه نو دهد دائم درون دل سفر دارد

۶- میوه دادن آن بی حساب نیست و مشمول قوانین آفرینش و سنت الهی است (بِأذن ربِّها):

این شجره طیبه مصداق انسان به حضور رسیده است که خداوند از طریق چنین انسانی خود را بیان می‌کند. همه انبیاء و بزرگان در طول تاریخ از نوع این درخت بوده‌اند، که اصلشان کلمه پاک و ریشه‌شان ثابت و استوار است و شاخه‌هایشان سر به آسمان دارد و پر بار هستند. محدود به زمان و مکان نیستند و برکات آن‌ها به فرمان پروردگار به سایر انسان‌ها می‌رسد و حساب و کتاب دارد.

همان‌طور که می‌بینیم مولانا همیشه خصوصاً در پایان غزل‌ها خاموش می‌شود و می‌گوید بیشتر نمی‌توانم بگویم یا اجازه ندارم مانند:

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۶

چیزی دهانم را ببست، یعنی کنار بام و مست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۲۶

خامش کنم، فرمان کنم وین شمع را پنهان کنم



مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹۵

خاموش کن و هر جا اسرار مکن پیدا

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۸۱

زین به بتوان گفتن، اما به مگو، تن زن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳۹

وامدار شرح این نکته شدم

مهلتم ده معسرم زان تن زدم

در آیه ۲۶ سوره ابراهیم داریم: مَثَلِ کَلِمَةٍ نَاطِقَةٍ يَأْتِيهَا مِنَ الشَّجَرِ بِأَعْيُنِنَا قَدْ خَلَّيْنَا لَهَا فُجُورًا وَبُغْيًا وَخَشَعْنَا لَهَا صَوْتَ السَّجَرِ لِمَا عَصَىٰ رَبَّكَ فَالْشَّجَرُ كَسَّابٌ مُّذْئَبٌ مِّنْهُ يَخْتَلِفُ حَسْرَتَانِ فِيهِ خَبِيرٌ
نرود، بلکه بالای زمین افتد و زرد و خشک شود و هیچ ثبات و بقایی ندارد.

این هم به خوبی نشان دهنده کشت دوم است که فانیست، زیرا از مرکز همانیده و فناپذیر رشد کرده و ریشه‌ای ندارد و با هر آسیبی ریشه‌اش لرزان می‌شود و نهایتاً از بین می‌رود. کلمه خبیثه همان شرک به خداست که به درختی تشبیه شده که از ریشه کنده شده زیرا فقط کلمه طیبه ریشه در نهاد انسان دارد. بنابراین این من‌ذهنی که هویت از چیزهای آفل می‌گیرد، براساس شرک و منیت ساخته شده و چون ریشه ندارد محکوم به خشک شدن و از بین رفتن است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۵۵

اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت

چون بریده شد رگ بیخ آورش

در داستان آموزنده دقوقی که یکی از طولانی‌ترین حکایات مثنوی است، مولانا از درخت پاک به زیبایی سخن می‌گوید:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۰۳

باز هر یک مرد شد شکل درخت

چشم از سبزی ایشان نیکبخت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۰۶

بیخ هر یک رفته در قعر زمین

زیرتر از گاو و ماهی بد یقین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹

بیخشان از شاخ خندان، روی تر

عقل از آن اشکالشان زیر و زبر

این عجب تر که بر ایشان می گذشت

صد هزاران خلق از صحرا و دشت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۰

ز آرزوی سایه جان می باختند

از گلیمی سایه بان می ساختند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۴

کاروانها بینوا وین میوهها

پخته می ریزد چه سحر ست ای خدا



کاروان‌های بشری در هر عصر و دوره‌ای بی‌چاره و گرسنه معنویت هستند، در حالی که این درختان پاک که ریشه‌هایشان ثابت و استوار و شاخه‌هایشان در آسمان است، میوه‌های جان‌فزای خود که با اصل و نهاد انسان مرتبط است را در هرزمانی به بشریت ارائه می‌کنند. انسان‌ها به‌جای رفتن در سایه این درختان باز هم از گلیم همانیدگی‌ها برای خود سایه‌بان آفل می‌سازند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۵

سیب پوسیده همی چیدند خلق

در هم افتاده به یغما خشک حلق

انسان‌ها به‌دلیل دید از طریق من‌ذهنی و آن را اصل گرفتن، سیب‌های پوسیده همانیدگی‌ها را می‌چینند و می‌خورند و تازه برای به‌دست آوردن آن‌ها به جان هم، هم می‌افتند و می‌خواهند از دست همدیگر آن‌ها را بگیرند. به همین دلیل حلقشان خشک شده، یعنی طمع در آن‌ها بیشتر می‌شود و بیشتر می‌خواهند، چون فکر می‌کنند رهایی از خشک‌حلقی در به‌دست آوردن هرچه بیشتر این همانیدگی‌هاست. این همان افسانه من‌ذهنی‌ست در همه سطوح خانوادگی، اجتماعی و بین‌المللی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷

گفته هر برگ و شکوفه آن غصون

دم به دم یا لیت قومی یعلمون

بانگ می‌آمد ز سوی هر درخت

سوی ما آید، خلق شوربخت



این بزرگان، انسان‌ها را ندا می‌دهند و می‌گویند کاش می‌دانستید که بر مرکز عدم رویدن چه برکاتی دارد. به‌سوی ما بیایید تا از برکات عدم که همان امنیت و هدایت و قدرت و خرد و شادی بی‌سبب است بهره‌مند شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۸

بانگ می‌آمد ز غیرت بر شجر

چشمشان بستیم، کلاً لا و زَر

تا زمانی که همانیدگی‌ها ما را هدایت می‌کند و ما مرکز عدم را پوشانده‌ایم، غیرت خداوند چشم عدم‌بین ما را بسته است و تنها راه دریافت هدایت الهی حرکت دادن همانیدگی‌ها از روی مرکز عدم است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴۵

دانه دل کاشته‌ای زیر چنین آب و گلی

تا به بهارت نرسد او شجری می‌نشود

چه خوب که ما بتوانیم با اعتقاد به یگانگی پروردگار و تسلیم به امر او، فضاگشایی نماییم و بدون مقاومت و قضاوت، با صبر و سکوت و رضا و شکر، شرایطی فراهم کنیم که آب و گل من‌ذهنی و همانیدگی‌هایش از روی دانه دل ما کنار رود تا باد بهاری زندگی بر آن بوزد و درخت اصلی ما که همان کشت اول و الست است رشد کند و شاخه و برگ بگیرد و بارور شود.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲

کار آن دارد که حق افراشته ست

آخر آن روید که اول کاشته ست

هر چه کاری از برای او بکار



چون اسیر دوستی ای دوستدار

ما در برنامه گنج حضور شاهد جوانه زدن این دانه، و نهال‌های کوچک و بزرگی هستیم که بر این دانه روییده‌اند که به لطف پروردگار و با استقامت و ثبات بر مرکز عدم، انشاءالله به درختان پرتامری تبدیل خواهند شد.

در آیه ۲۷ سوره ابراهیم داریم: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و در اعتقادشان به توحید ثبات دارند در دنیا و آخرت پایدار و با ثبات می‌دارد و ستمگران را (کشت دومی‌ها را) بی‌راه می‌گذارد و خدا هرچه بخواهد همان می‌کند.

با تشکر از زحمات بی دریغ شما

منصوره



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com